

شماره سی و ششم / بهمن ۱۳۹۵
صاحب امتیاز: شورای صنفی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران
مدیرمسئول: یاسمن محبوبی
سردبیر: هنگامه درفشی

نظام آموزشی ایران مثل هیچی نیست!

عباس علیدادی - نظام آموزشی ایران به شکل گسترده ای جالب است به طوری که محمدحسین امید (معاون وزیر علوم) گفته است: «حدود پنجاه هزار دانش‌آموخته دکتری داریم که بیکارند و مدرک دیگر به درد نمی خورد.» اما همچنان مجدانه دانشگاه‌ها چه آزاد چه غیرانتفاعی چه دولتی همانند کارخانجات بزرگ به تولید نیروی کار بیکار می‌پردازند (روزانه، شبانه، بین‌المللی، پردیس و...).

در نظام آموزشی دانشگاهی علاوه بر کثافت‌هایی مثل رانت، آشنایی با فلان استاد و این‌ها خیلی مهم است که قلم تندی داشته باشی البته نه برای نقد بلکه برای سریع‌تر نوشتن مقالات برای اساتید البته بدون اسم زیرا بعضی از آن‌ها مقالات علمی خود را از تو طلب می‌کنند چون تو وقت آن‌ها را سر کلاس گرفته‌ای، حوصله‌شان را سر برده‌ای و با حرف‌های غیرعلمی آن‌ها را سردرگم کرده‌ای البته این وضعیت از اول دبستان همراه ما است و البته به اشکال مختلف و متفاوت. کیفیت کلاس‌ها نه فقط در دانشگاه تهران بلکه در کل ایران مضحک است البته به غیر از چند رشته خاص. سرمایه‌گذاری در رشته‌ها هم مضحک است. علوم اجتماعی طبق معمول هیچ هم حساب نمی‌شود البته با کمی اغراق می‌توان گفت تمام علوم انسانی. این حرف‌ها تماماً تکرار مکررات است، بوده و خواهد بود. وقتی که می‌خواهند این گونه باشند وقتی که هر استادی که دوست دارند را می‌آورند و برعکس هر جور بخواهند اسم برای رشته‌ها می‌گذارند هر مزخرفی را که بخواهند به عنوان رشته وارد این علم می‌کنند و از همه خنده‌دارتر یک سری از واحد‌های خنده‌دار عمومی که وجودشان در علوم اجتماعی مثل این است که با لباس ختم بروی عروسی.

نظام آموزشی ایران مثل هیچی نیست از بس که خاص است و اکوسیستم‌های مخصوص به خود را دارد و البته هر کسی هم در این اکوسیستم دوام نمی‌آورد.

اما نه بدون دلیل!

از کجا آمده‌ایم و به کجا می‌رویم؟

گروه است. یا آن لباس شخصی معروف که گاه در حیاط دانشکده ظاهر می‌شود و به سیگار کشیدن دو نفر گیر می‌دهد و سریع فرار می‌کند تا دوباره نبینیمش و بلند شعار ندهیم «فلانی برو گم شو!»، او و دوستانش در حقیقت صاحب اصلی دانشکده هستند. حالا که صبح را به ظهر رسانید، پیش از صرف ناهار حتما سری به لابی بزنید و با ترازویی که در لابی تعبیه شده خود را وزن کنید و سپس با دستورالعملی که روی دیوار نصب شده میزان اضافه‌وزن خود را محاسبه کنید. اگر اضافه‌وزن نداشته باشید و البته اندک پولی هم داشته باشید می‌توانید از بوفه یک غذای ۷۵۰۰ تومانی - که منطق محاسبه قیمتش در مقایسه با تهیه غذاها بسی عجیب است - سفارش دهید و از خوردن اندک برنجی که در بشقابتان قرار می‌دهند - به سبک رستوران‌های لوکس - و مخلفات دلنشینش لذت ببرید. اگر غذایتان زیاد آمد هم می‌توانید باقیمانده‌اش را در یکی از ۸۰ سطل زباله‌ای که در همه جای دانشکده قد علم کرده‌اند بریزید! موقع انجام این کار به یاد داشته باشید حالا علوم اجتماعی تقریباً به ازای هر ۱۰ دانشجو یک سطل زباله دارد و این تنها جلوه‌ای از آن دانشگاه بین‌المللی‌ای است که پدر مهربان دانشگاه سال‌هاست در هر جلسه‌ای پُزش را می‌دهند و از این صحبت می‌کنند که رویاهای بین‌المللی دانشگاه تهران کدام است. اما این تازه آغاز روز است. در ادامه روز مهمترین مسئله این است که هر چند ساعت یک‌بار به ترازوی موجود در لابی رجوع کنید و مطمئن شوید که غذایتان هضم می‌شود و جذب بدن نمی‌شود و به وزنتان اضافه نمی‌گردد، بقیه موارد بقول فلان استاد محبوب دانشکده - همان که صبح ژست اپوزیسیون می‌گیرد و احضاریه دادگاهش را منتشر می‌کند و شب روی آنتن زنده تلویزیون به کار امنیتی افتخار می‌کند - «اضافه‌کاری» است. پس به یاد داشته باشید که اضافه‌کاری نکنید! ادامه

حسام حسین‌زاده، دبیر سابق شورای صنفی دانشکده - «این» روزهای دانشکده با «آن» روزها خیلی فرق کرده، به گمانم علوم اجتماعی دوباره دارد تبدیل به همان ماتم‌کده‌ای می‌شود که حدود ۴ سال پیش وارد آن شدیم. اینکه دلیل این فراز و فرودهای عجیب چیست در این مجال چندان برایم اهمیت ندارد، اینکه علوم اجتماعی «آن» روزها چه شکل و شمایلی داشت هم چندان اهمیت ندارد، اما مهمتر از همه این است که علوم اجتماعی این روزها چه صورتی به خود گرفته. برای فهم «این» روزها داستانی را روایت می‌کنم که در آن عناصر پراکنده واقعیت را با کمک قوه تخیل به یکدیگر چسبانده‌ام تا شاید دقیق‌تر متوجه شویم که کجا ایستاده‌ایم.

وارد دانشکده می‌شوید، دانشکده‌ای که این روزها نفسش به زور بالا می‌آید. می‌روید سر کلاس، آقای دکتر را می‌بینید، همان آقای دکتری که حدود دو سال پیش با اعتراض گسترده دانشجویان و سفید دادن برگه‌های امتحان و مقاومت چند روزه، تدریس در دوره کارشناسی را کنار گذاشت. اما حالا که همه آن روزها را فراموش کرده‌اند او می‌تواند آرام و بی‌سروصدا بازگردد. شاید هم خانم دکتر را ببینید، همان خانم دکتری که دانشجویان آنقدر درسش را برنداشتند تا گروه مجبور شد آن را به دکتر اخراجی بدهد و خلاصه بعد از چند ترم مقاومت‌ها جواب داد، اما دیری نپایید که مافیاهای دوست‌داشتنی استاد جوان را کله‌پا کردند و حالا درس را برگردانده‌اند به صاحب اصلی‌اش، خانم دکتر! فراموش نکنید خیلی‌ها در این دانشکده «صاحب اصلی» خیلی چیزها هستند. مثلاً همین مدیر فلان گروه آموزشی که برمی‌گردد و می‌گوید: «سی سال است هیچ جمع دانشجویی‌ای را به رسمیت نشناختم و بعد از این هم نخواهم شناخت!» او را می‌شناسید؟ او - به عنوان نمودی از آن‌ها - صاحب اصلی

حلسه می‌رود، سخت نگیرید! راستی حواستان هست که پس از سال‌ها علوم اجتماعی بازهم «روز بدون زندانی» را به خود دید و به روال سابق آن را جشن نگرفتیم؟ سخت نگیرید! این‌ها همه اضافه‌کاری‌هایی است که باید از آن اجتناب کنید تا مبادا خاطر آقای رئیس، آقای اپوزیسیون‌نما، یا آن آقای لباس شخصی آزرده شود. بعد از همه این فکر و خیال‌های پوچ و بی‌معنی، روز را به پایان برده‌اید و می‌توانید راهی خانه یا خوابگاه شوید، همین! بعید می‌دانم تیپ ایده‌آل روزهایی که «این» روزها در علوم اجتماعی می‌گذرد چیزی بهتر از آنچه باشد که در خطوط بالا وصف کردم، البته نمی‌خواهم مثل فسیل‌های تاریخ‌گذشته به شما وصیت کنم که فلان کار را بکنید یا نکنید، اما مهمترین نکته آن است که بدانید به کجا می‌روید. اگر در پی این بی‌کنشی و اهمیت‌ندادن به فضاهای رسمی و غیررسمی دانشکده هدف و فلسفه‌ای است که خیلی هم خوب، شاید مواجهه‌آنان که امروز «فعال دانشجویی» حساب می‌شوند با فضای کنونی

بازار و جامعه پاسخ‌گوست. دانشگاه باید به دولت پاسخ‌گو باشد اما معتقد نیستم که دولت تنها منبع استیضاح، برنامه‌ریزی و تعیین سرنوشت دانشگاه است. در حالت فعلی، هیئت امنای دانشگاه‌ها تشکیل شده از وزیر، رئیس دانشگاه، رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور و چهار تا شش نفر از شخصیت‌های علمی، فرهنگی و اجتماعی به پیشنهاد وزیر و تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی. در این الگو سیکل بسته‌ای در ترکیب هیئت امنا ایجاد می‌شود. وزیر که رئیس دانشگاه را منصوب می‌کند در هیئت امنا هم حضور دارد. رئیس سازمان برنامه و بودجه هم قرار است در آنجا باشد. هیئت امنا که طبیعتاً افراد همسو هستند از سوی وزیر انتخاب می‌شوند و مهم‌ترین ملاک انتخاب شان گزینشی است و تا حد زیادی هم باید همسو با رئیس دانشگاه باشند. از نه نفر اعضای هیئت امنا اگر نصف به اضافه یک نفر (پنج نفر)، حضور داشته باشند جلسه رسمیت پیدا می‌کند. بودجه پیشنهادی رئیس دانشگاه، نحوه وصول درآمدهای اختصاصی، گزارش و بسیاری موارد دیگر باید به تصویب هیئت امنا برسد؛ از این پنج نفر اگر سه نفرشان موافق باشند طرح تصویب می‌شود. این سه نفر می‌تواند متشکل باشد از وزیر یا نماینده‌اش، رئیس دانشگاه و کارشناس سازمان مدیریت (به جای سازمان سابق مدیریت و برنامه‌ریزی)؛ بنابراین با حضور سه نفر، مهم‌ترین نهاد کنترلی دانشگاه (هیئت‌های امنا) می‌تواند هر آنچه را که می‌خواهد تصویب کند.

راه‌حل

در مدلی که من پیشنهاد می‌دهم رئیس دانشگاه در هیئت امنا حق رای ندارد بلکه به عنوان دبیر جلسه حضور خواهد داشت. این رئیس به وسیله هیئت امنا پیشنهاد می‌شود و سپس با حکمی از سوی وزیر منصوب می‌شود. نمایندگان دولت، بازار و جامعه نیز از اعضای هیئت امنای پیشنهادی هستند. دستاوردهای انتخاب روسای دانشگاه‌ها از سوی هیئت‌های امنای اصیل (دارای نماینده از بخش‌های گوناگون جامعه) چهار دسته پیامد دارد: ۱. پیامدهای سیاسی مطلوب؛ ثبات مدیریت در دانشگاه؛ جلوگیری از فرایندهای دیوانی شدن و سیاست‌زدگی دانشگاه‌ها و کاهش نقش تصدی‌گری دولت ۲. پیامدهای اقتصادی مطلوب: پیوند برنامه‌های توسعه علمی با برنامه‌های توسعه منطقه‌ای؛ کاهش هزینه‌های دانشگاه؛ افزایش پیوند نهادی دانشگاه با بخش‌های اقتصادی؛ استفاده از ظرفیت‌های بخش خصوصی در دانشگاه ۳. پیامدهای اجتماعی مطلوب: انطباق فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی دانشگاه با نیازهای جامعه؛ مشارکت ذی‌نفعان متکثر در اداره دانشگاه؛ تقویت پیوند دانشگاه و جامعه؛ افزایش سرمایه اجتماعی درون‌دانشگاهی؛ برقراری پیوند دانشگاه و توسعه اجتماعی ۴. پیامدهای فرهنگی مطلوب: افزایش انگیزه برای تولید دانش؛ بلوغ دانشگاه‌ها در تولید دانش و اندیشه؛ ارتقای کیفیت زندگی دانشگاهی؛ جلوگیری از فساد فرهنگ دانشگاه تحت تاثیر کردانیسم و شریعتیسم؛ جلوگیری از ایجاد تقابل‌های کاذب فرهنگی در جامعه

روز را یا سر کلاس همان خانم‌ها و آقایان دکتر حاضر شوید و شکر نعمت کنید، یا مثل یک فیلسوف-کنشگر اجتماعی بنشینید گوشه‌ای از دانشکده، سیگار دود کنید و به این فکر کنید که چقدر زندگی زیباست و نباید چندان سخت گرفت. مثلاً اگر رئیس دانشکده عوض شده و در این چند ماه نفهمیده‌اید که تفاوت رئیس کنونی و پیشین چیست، سخت نگیرید! یا اگر مدت‌ها زور زدیم و تحسن کردیم و همان آقای لباس شخصی اسممان را در دفتر خاطراتش نوشت و احضار شدیم و... تا جلسه ماهانه پرسش و پاسخ با آقای رئیس را گرفتیم و بعد آقا زد زبرش و حالا رئیس جدید هم با همان فرمان می‌زند زبرش و تن به هیچ مواجهه مستقیمی با عموم دانشجویان نمی‌دهد، سخت نگیرید! یا اگر هنوز نفهمیده‌اید چرا بعد از یکسال تلاش، نماینده انجمن‌های علمی و شورای صنفی در جلسه شورای فرهنگی حضور ندارند اما مجوزهای برنامه‌های آنان برای تأیید - خلاف نص صریح آیین‌نامه‌ها - به این

من معتقدم مدل علی ضمنی و پنهانی در انتصاب دولتی روسای دانشگاه وجود دارد. آن هم مدلی است که اصطلاحاً به آن الگوی ناپلئونی دانش‌گاه گفته می‌شود. در این الگو دولت و به طور مشخص شخص وزیر مشارکت تام دارد در تعیین ساختار و مدیریت دانشگاه و جهت‌دهی به دانش‌گاه از یک سو و فقدان مشارکت سایر ذی‌نفعان دانش‌گاه از سوی دیگر. بنابراین در این الگو دولت می‌تواند در مورد دانشگاه تصمیم مناسب اتخاذ کند. این الگو در ایران پیاده شده است. من واژه شریعتیسم را به عنوان الگوی نمونه انحطاط دانش‌گاه در این چند سال گذشته آوردم. در شریعتیسم، رئیس دانش‌گاه، ژنرال و فرمانده دانشگاهست و به هر نحوی که بخواهد می‌تواند دانشگاه را اداره کند.

الگوی برج عاج در مقابل الگوی ناپلئونی قرار می‌گیرد که من با ایمن الگو هم مخالفم. در الگوی برج عاج، دانشگاهیان، رئیس دانشگاه را انتخاب می‌کنند و گردش درونی و فروبستگی دانش‌گاه نسبت به خودش ایجاد می‌شود. در واقع دانشگاه تحت عنوان استقلال به یک واحد فروبوسته تبدیل می‌شود.

الگویی که من پیشنهاد می‌کنم مبتنی بر مدل نظری مسئولیت اجتماعی دانشگاه است. دانشگاه نهادی است که به جامعه تعلق دارد و باید در برابر همه ذی‌نفعان اجتماعی پاسخگو و مسئول باشد. در الگوی کنونی که ناپلئونی است دانشگاه فقط در برابر دولت مسئول و پاسخگوست اما در ایده دانشگاه اجتماعی و مسئولیت اجتماعی دانشگاه، در برابر دولت،

نقدی بر نظام آموزشی

اشاره

اندیشه ایجاد مرکزی برای آموزش عالی در ایران نخستین بار با تاسیس دارالفنون در سال ۱۲۳۰ ه.ش عملی شد؛ دارالفنون گرچه توسعه نیافت اما تجربه‌ای برای تاسیس دانشگاه به شکل امروزی آن پیش روی نهاد. به این ترتیب دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ به عنوان نخستین دانشگاه ایران تاسیس شد. آموزش عالی در ایران فراز و فرودهای فراوانی پشت سر گذاشته؛ بی‌شک آموزش عالی در ایران به ویژه در سال‌های اخیر دست‌خوش تصمیمات نسنجیده‌ای بوده که این نهاد را از وظیفه اصلی‌اش که شکوفایی استعدادها و تسهیل ظهور خلاقیت‌هاست دور ساخته است.

اهمیت این نهاد، انجمن جامعه‌شناسی ایران را بر آن داشت تا نخستین موضوع نشست «کرسی نقد اجتماعی برنامه‌های دولت» را به نقد سیاست‌های آموزش عالی ایران اختصاص دهد.

دکتر مقصود فراستخواه؛ نقد مدل سیاست‌گذاری آموزش عالی در ایران
قلمرو بحث اصلی بنده سیاست خوب داشتن و نداشتن به عنوان یک مسئله اصلی در سیاست آموزش عالی است؛ درک بنده از سیاست، یک پروتکل است که طرحی را به ما می‌دهد که بتوانیم در آن اهدافمان را پی‌جویی کنیم. سیاست‌های آموزش عالی در بعد از انقلاب از منطق موجه پایداری تبعیت نمی‌کردند و فاقد آن خصیصه‌هایی بودند که یک نظام و مدل سیاستی مطلوب باید داشته باشد؛ به عنوان مثال سنت نظری قابل دفاع نداشتند؛ نیکویی برازش و سازگاری خلاق با تحولات محیط جهانی، ظرفیت پیش‌بینی رفتار کنش‌گران علم، پیوستگی، یک‌پارچگی، قابلیت اجرایی، کارآمدی و اثربخشی در حد مطلوب نداشتند. عناصر اخلاقی هم در آنها کم بود و نمی‌توانستند تعارض‌های حوزه علم و آموزش عالی را به گونه رضایت‌بخشی حل کنند؛ پاره‌ای مستندات وجود دارد که بخش بزرگی از مسائل دانش‌گاه‌های ایران ناشی از ناراستی‌ها و ناکاستی‌های سیاسی است. مدل سیاست‌گذاری در آموزش عالی ایران بیش از اینکه از سپهر دانش اجتماعی مدل‌های تبیین و توضیح علی نشات گرفته باشد از ایدئولوژی رسمی نشات گرفته است.

تدابیر و تمهیدات موثر نظام‌مند به اندازه کافی وجود ندارد تا نهاد‌های مدنی و صنفی و علمی سازمان‌های حرفه‌ای و پژوهشی مستقل، انجمن‌های تخصصی و شبکه‌های اجتماعی به صورت غیردولتی و غیربوروکراتیک مایل باشند

در فرایندهای سیاست‌گذاری نفوذ کنند و آن را تحت تاثیر قرار دهند. دانش و دانش‌گاه و نهادهای متنی دانشگاهیان غریب‌ترین هستی‌های اجتماعی ما هستند که سیاست‌های آموزش عالی دور از آن‌ها شکل می‌گیرد اما آن‌ها را از نزدیک تحت تاثیر قرار می‌دهد؛ به بیان دیگر خود دانشگاهیان غایبان بزرگ سیاست‌های آموزش عالی هستند؛ صداهای خاموشی که باید به میدان سیاست‌گذاری دعوت شوند. باید جذابیت‌ها، مشوق‌ها و فرصت‌هایی ایجاد کرد که این گروه قادر و مایل باشند که در پیچه‌های سیاست‌گذاری را باز کنند و در دستورگذاری دخالت کنند.

دکتر نعمت الله فاضلی؛ نقدی بر جایگاه عاملیت در آموزش عالی ایران
مسئله من این است که یکی از مشکلات بنیادین و ساختاری آموزش عالی در ایران از ابتدای تاسیس نهاد آموزش عالی در دارالفنون تا امروز این است که به عنوان سازمان خلاقه نهادهای که قرار است وظیفه شکوفایی استعدادها و بروز و ظهور خلاقیت‌ها را تسهیل کند و امکان لازم و ضروری برای تولید دانش و تربیت نیروی ماهر را فراهم کند به وظایف خود عمل نکرده است. من مجموعه سیاست‌های استیلابخش ساختاری را که موجب استیلای سیستم، زیست‌جهان و فرودستی فردیت و عاملیت می‌شود در چند محور بیان می‌کنم ۱. همگن‌سازی و استانداردسازی تمام رویه‌های پژوهشی و آموزشی در دانش‌گاه‌ها. آموزش عالی می‌خواهد نظارت، کنترل دقیق و همه‌جانبه بر همه فعالیت‌های پژوهشی داشته باشد؛ تلاش می‌کند تا مجموعه استانداردهای عقلانی شده خاصی را به کل دانش‌گاه‌های کشور اعمال کند و همین امر به معنی نفی عاملیت است ۲. بی‌توجهی یا کم‌توجهی به تنوعات فرهنگی و محیطی در نظام آموزش دانش‌گاه ۳. کمی‌سازی نظام پذیرش و ارزیابی در دانش‌گاه‌ها. همین امر چه در نمره دادن و ارزیابی و چه در پذیرش دانش‌جو از طریق کنکور یک سیستم استثمار فردیت است چون تجربه فرد و کیفیت زندگی‌اش نادیده می‌گیرد ۴. توسعه کنترل رسمی از طریق ایجاد و گسترش مراکز و سازمان‌های نظارت و کنترل بر همه فعالیت‌های دانش‌گاهیان از کمیته‌های انضباطی و نهادهای امنیتی گرفته تا غیره ۵. گسترش و حاکمیت فرمالیسم یا صورت‌گرایی در فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی ۶. فقدان یا ضعف نهادها و ساختارهای تضمین‌کننده آزادی‌های دانش‌گاهی مانند آزادی اندیشه و بیان برای تضمین امنیت برای بروز خلاقیت‌ها

است که مثلا امکانات و فضاهایشان را اجاره دهند و درآمدی کسب کنند. سه کالای دیگر، نرم‌افزاری است شامل آموزش، پژوهش و مشاوره. دانشگاه‌های ایران در حد تبدیل شدن به بنگاه‌های اقتصادی هستند که گویا هدف اصلی‌شان کسب سرمایه بیشتر است. نقد من این است که اگر بگوییم تجاری شدن دانشگاه‌ها اجتناب‌ناپذیر است مشکل اینجاست که دانشگاه‌هایی در کشور شکل گرفته که عمده منبع تامین سرمایه‌شان از طریق فروش آموزش انجام می‌شود. دانش‌گاه‌ها بازار وسیعی پیدا کرده‌اند، مثل دانش‌گاه آزاد، پیام نور، بین المللی و... که آموزش را می‌فروشند و پول‌های هنگفتی هم می‌گیرند. دانشجوی دکترا در دانش‌گاه آزاد بیش از ۴۰ میلیون باید هزینه کند.

راه‌حل

۱. اگر بپذیریم که حداقلی از تجاری شدن لازم است پیشنهاد می‌کنم به جای اینکه دانش‌گاه عمده سرمایه‌اش را از طریق فروش آموزش تامین کند به سمت فروش خدمات پژوهشی و مشاوره‌ای حرکت کند. ۲. سیاست فروش آموزش به اشخاص حقیقی جایش را به اشخاص حقوقی بدهد. ۳. کمک مالی دولت به دانشگاه‌هایی که عمده سرمایه‌شان از طریق فروش آموزش به اشخاص حقیقی کسب می‌کنند قطع شود و از برخی از امتیازات وزارت علوم محروم شوند. ۴. برای جذب سرمایه از طریق فروش مستقیم آموزش متناسب با هزینه‌های سالانه هر واحد دانشگاهی سقفی تعیین شود. ۵. دانشگاه‌های برتر کشور توسط وزارت علوم انتخاب شوند. دانشگاه‌های معتبر و نامعتبر متمایز شود و به مردم معرفی و حتی جوایز مالی هم داده شود.

دکتر پرویز اجلائی؛ پیامدهای سیاست توسعه کمی آموزش عالی ایران
رشد دانش‌گاه بد نیست؛ ما با رشد مخالف نیستیم ما با رشدی که باعث کاهش کیفیت و محصول تقلبی به جامعه بدهد مخالفیم. واقعیت این است که هیچ نوع برنامه‌ریزی در آموزش عالی ایران وجود ندارد؛ برنامه‌ریزی نیروی انسانی هم نداریم. از دو راه می‌توان برای نیروی انسانی برنامه‌ریزی کرد. یکی اینکه عده‌ای حساب کنند جامعه تا چه میزان به نیروهای متخصص و ماهر نیاز دارد و دانشگاه تا چه میزان می‌تواند پاسخ‌گوی این نیاز باشد. راه دوم اقتصاد بازار است. اگر دانشگاه‌ها سرمایه نداشته باشند می‌توانند با منطقه و دولت‌های محلی‌شان و نیز با صاحبان صنعت و کار ارتباط داشته باشند. به عنوان مثال فلان شرکت می‌گوید من به مهندس مکانیک نیاز دارم و دانشگاه‌ها از آن‌ها پول دریافت و مهندس تربیت می‌کنند. در ایران هیچ کدام از این دومورد-برنامه‌ریزی نیروی انسانی از

سوی دولت و نه برنامه‌ریزی از طریق بازار- وجود ندارد. دانشگاه‌ها به طور فردگرایانه و دل‌خواهی عمل می‌کنند. وزارت علوم در این میان به هیچ وجه نقش نظم‌دهنده ندارد برعکس نقش بی‌نظم‌کننده دارد.

من بر این باور نیستم که کیفیت دانشگاه‌ها مطلقا پایین آمده است. هنوز هم عده‌ای مقاومت می‌کنند و دانشجویها یکی از نیروهای مقاوم هستند. حداقل در رشته‌های علوم اجتماعی دانشجویها دوست دارند که یاد بگیرند. برخی استادها هم علیرغم تمامی فشارها زحمت می‌کشند و کار می‌کنند. این که تقاضا برای دانش در ایران بالاست درست است اما اینکه این را بهانه‌ای کنیم برای گسترش بی‌رویه درست نیست. این روند منجر به این نمی‌شود که افراد متخصص نداشته باشیم بلکه منجر به این می‌شود که وقتی که اقتصاد مجبور به حرکت شود مجبور است تند حرکت کند. بنابراین موسسات و شرکت‌ها به جذب این گونه فارغ‌التحصیلان به عنوان نیروهای کار اقدام می‌کنند؛ وقتی این افراد نتوانند به درستی و با تخصص کار کنند ناچار باید به نیروهای کار خارجی متوسل شد.

دکتر ناصر فکوهی؛ سیاست‌های ارزیابی و ارتقا در رشته‌های علوم اجتماعی- انسانی و پایه‌ای-مهندسی

در حال حاضر بحران‌های بزرگی در سیستم‌های دانشگاهی دنیا وجود دارد. مسئله افزایش کمی فقط در ایران نیست بلکه در همه دنیا وجود دارد البته نه به این شکل مضحکی که در ایران جاری است. ما یک سیستم فراساختار یا کلان ساختار داریم به اسم دانشگاه دولتی و یک سیستم بزرگ کلان‌ساختار به نام دانشگاه آزاد. این یک مدل قرن نوزدهمی است. چیزی که در حال حاضر در دنیا وجود دارد خرد شدن این کلان‌ساختارها به مجموعه‌های کوچکی است که باهم کار می‌کنند. توصیه می‌کنم مصاحبه بورديو با عنوان «آیا جامعه‌شناسی علم است یا نه؟» را بخوانید. در این مصاحبه دقیقا گفته است که جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی بسیار پیچیده‌تر از علوم مهندسی یا پزشکی هستند و علوم مهندسی و پزشکی خیلی راحت‌تر می‌توانند پیشرفت کنند چون علوم انسانی روی مسائل پیچیده‌تری کار می‌کنند. اشتباه بزرگی که کردیم این بوده که نه تنها از غرب تبعیت کردیم بلکه الگوی آن‌ها را به شکل کاملا مضحکی در آوردیم. یعنی کل اداره تصمیم‌گیری، تعیین برنامه و همه چیز در سیستم علوم انسانی و اجتماعی کشورمان را دادیم به دست علوم مهندسی، پزشکی و علوم پایه که اصولا رسالت این کار را ندارند. من نمی‌دانم چگونه در کمیسیون‌ها کسانی مثلا از مهندسان خاک و شیمی و غیره می‌آیند و در مورد سرنوشت علوم انسانی

تصمیم می‌گیرند.

باید انستیتوهای تخصصی استادمحور تشکیل شود. یعنی استادی که به او تفویض اختیار می‌شود و خودش دستیارهایش را انتخاب می‌کند و استاد از روی کاری که بعد از یک یا دو سال ارائه می‌دهد مورد قضاوت قرار می‌گیرد. پیشرفت علم بدون همکاری کنشگران علمی در سطح ملی و بین‌المللی امکان‌پذیر نیست. نیاز است که برنامه‌های مشترکی بین دانشگاه‌های داخل و خارج کشور ایجاد شود. اساس این همکاری باید مبتنی بر اختیاراتی باشد که دانش‌گاه به یک استاد و انستیتو می‌دهد. متاسفم که در سال‌های اخیر که صرفا به آقای احمدی‌نژاد برنمی‌گردد مسئله رشد علمی کشور بر اساس مولفه‌هایی- مثل مقاله ISI - اندازه‌گیری می‌شود که در ایران به هیچ عنوان ارزش ندارد. پیامد این امر، افزایش سیستم تقلب بود. متاسفانه ما به سمت سیستمی می‌رویم که همه در آن مدرک دکترا دارند و در این سیستم، دکترا بی‌ارزش خواهد شد گرچه همه دکترا بی‌ارزش نخواهند شد؛ این اتفاق برای افرادی که دارای سطح بالا هستند نمی‌افتد ولی سیستم بی‌ارزش می‌شود یعنی استادی بی‌ارزش می‌شود؛ با نهاد می‌توان پیشرفت کرد نه با آدم‌ها؛ آدم‌ها می‌میرند اما نهادها باقی می‌مانند.

راه‌حل

راه‌حل پیشنهادی من برای برون‌رفت از این وضعیت این است که مراکز آموزش عالی تفکیک شود. تعدادی دانشگاه خوب را بگذاریم دولت اداره کند، بودجه داشته باشد و دانشجوی کم بگیرد و خوب تربیت کند. بقیه دانشگاه‌ها را تبدیل کنیم به موسساتی مانند هنر‌سراها که آموزش‌های فنی بدهند. راه دیگر افزایش رشد اقتصادی از یک سو و برگزاری آزمون‌های تخصصی برای استخدام از سوی دیگر است. اگر رشد اقتصادی وجود داشته باشد و بازار کار مهیا باشد همه نمی‌آیند درس بخوانند بلکه عده زیادی وارد بازار کار خواهند شد. از سوی دیگر اگر به جای کنکور آزمون‌های کیفی تخصصی گرفته شود کسانی که صرفا مدرک گرفته‌اند نمی‌توانند در این آزمون‌ها نمره قبولی کسب کنند. رفع گسست میان بخش آموزش عالی و دیگر بخش‌های اقتصاد راه‌حل بعدی است. می‌توان دانشگاه‌ها را با مشورت با استانداری‌ها و سازمان برنامه و بودجه استان‌ها به ابزاری برای توسعه و پیشرفت تبدیل کرد.

دکتر محمدامین قانعی راد؛ نقد اجتماعی سیاست انتصاب دولتی روسای دانشگاه‌ها

آقای دکتر فراستخواه گفتند که در ایران سیاست‌گذاری‌ها دارای مدل علی نیستند؛

